

داستان انبیا

حضرت یونس (ع)

گروه قرآن
دبیرستان میزان (دوره اول)

حضرت یونس علیه السلام یکی از پیامبران و رسولان خداست ، که نام مبارکش در قرآن چهار بار آمده ، و یک سوره ی قرآن (سوره ی دهم) به نام او است.

یونس علیه السلام از پیامبران بنی اسرائیل است که بعد از سلیمان ظهور کرد، و بعضی او را از نوادگان حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته اند، و به خاطر اینکه در شکم ماهی قرار گرفت ، با لقب «ذوالنون» (نون به معنی ماهی است) و «صاحب الحوت» خوانده می شد.

پدر او «متی» از عالمان و زاهدان وارسته و شاکر الهی بود، به همین جهت خداوند به حضرت داود علیه السلام وحی کرد که همسایه تو در بهشت ، «متی» پدر یونس علیه السلام است. داود علیه السلام و سلیمان به زیارت او رفتند و او را ستودند (چنان که داستانش در ضمن داستان های حضرت داود علیه السلام ذکر شد).
به گفته بعضی ، او از ناحیه ی پدر از نواده های حضرت هود علیه السلام ، و از ناحیه مادر از بنی اسرائیل بود.

ماجرای حضرت یونس علیه السلام غم انگیز و تکان دهنده است، ولی سر انجام شیرینی دارد. آن حضرت به اهداف خود رسید و قومش توبه کرده و به دعوت او ایمان آوردند، و تحت رهنمودهای او دارای زندگی معنوی خوبی شدند.

یونس علیه السلام در میان قوم خود در نینوا

به گفته بعضی یونس علیه السلام در حدود ۸۲۵ سال قبل از میلاد، در سرزمین نینوا ظهور کرد. نینوا شهری در نزدیک موصل (در عراق کنونی) یا در اطراف کوفه در سمت کربلا بود. هم اکنون در نزدیک کوفه در کنار شطّ ، قبری به نام مرقد یونس علیه السلام معروف است.

شهر نینوا دارای جمعیتی بیش از صد هزار نفر بود. چنانکه در آیه ۱۴۷ سوره ی صافات آمده : « و یونس را به سوی جمعیت یکصد هزار نفری یا بیشتر فرستادیم.» مردم نینوا بت پرست بودند و در همه ابعاد زندگی در میان فساد و تباهی ها غوطه می خوردند . آنها نیاز به راهنما و راهبری داشتند تا حجت را بر آنها تمام کند و آنان را به سوی سعادت و نجات دعوت نماید. حضرت یونس همان پیامبر راهنما بود که خداوند او را به سوی آن قوم فرستاد .

یونس به نصیحت قوم پرداخت و بار برنامه های گوناگون آنها را به سوی توحید و پذیرش خدای یکتا، و دوری از هرگونه بت پرستی فرا خواند.

یونس همچنان به مبارزات پی گیر خود ادامه داد، و از روی دلسوزی و خیر خواهی مانند پدری مهربان به اندرز آن قوم گمراه پرداخت ، ولی در برابر منطق حکیمانه و دلسوزانه چیزی جز مغالطه و

سَفَسَطَه نمی شنید. بت پرستان می گفتند: ما به چه عِلّت از آیین نیاکان خود دست بکشیم و از دینی که سالها به آن خو گرفته ایم جدا شده و به آیین اختراعی و نو و تازه اعتقاد پیدا کنیم.

یونس علیه السلام می گفت: بتها اجسام بی شعور هستند و ضرر و نفعی ندارند، و هرگز نمی توانند منشأ خیر گردند. چرا آنها را می پرستید؟...

هر چه یونس علیه السلام آنها را تبلیغ و راهنمایی می کرد، آنها گوش فرا نمی دادند، و یونس علیه السلام را از میان خود می رانند و به او اعتنا نمی کردند.

یونس علیه السلام در سی سالگی به نینوا رفته و دعوتش را آغاز نموده بود. سی و سه سال از آغاز دعوتش گذشت اما هیچکس جز دو نفر به او ایمان نیاوردند، یکی از آن دو نفر دوست قدیمی یونس علیه السلام و از دانشمندان و خاندان علم و نبوت به نام «روبیل» بود و دیگری، عابد و زاهدی به نام «تنوخا» بود که از علم بهره ای نداشت.

کار روبیل دامداری بود، ولی تنوخا هیزم کن بود، و از این راه هزینه ی زندگی خود را می کرد.

یونس علیه السلام از هدایت قوم خود مأیوس گردید و کاسه ی صبرش لبریز شد، و شکایت آنها را به سوی خدا برد و عرض کرد: «خدایا! من سی ساله بودم که مرا به سوی قوم برای هدایتشان فرستادی، آنها را دعوت به توحید کردم و از عذاب تو ترساندم و مدت ۳۳ سال به دعوت و مبارزات خود ادامه دادم، ولی آنها مرا تکذیب کردند و به من ایمان نیاوردند، رسالت مرا تحقیر نمودند و به من اهانتها کردند. به من هشدار دادند و ترس آن دارم که مرا بکشند، عذابت را بر آنها فرو فرست، زیرا آنها قومی هستند که ایمان نمی آورند.»

یونس علیه السلام برای قوم عنود خود تقاضای عذاب از درگاه خدا کرد و آنها را نفرین نمود و در این راستا اصرار ورزید، سرانجام خداوند به یونس علیه السلام وحی کرد که: «عذابم را روز چهارشنبه در نیمه ی ماه شوال بعد از طلوع خورشید بر آنها می فرستم و این موضوع را به آنها اعلام کن.»

یونس علیه السلام خوشحال شد و از عاقبت کار نهراستید و نزد تنوخا (عابد) رفت و ماجرای عذاب و وقت آن را به او خبر داد.

سپس گفت: «برویم این ماجرا را به مردم خبر دهیم.» عابد که از دست آنها به ستوه آمده بود، گفت: آنها را رها کن که ناگهان عذاب سخت الهی به سراغشان آید. یونس (ع) گفت: «بجاست که نزد روبیل (عالم) برویم و در این مورد با او مشورت کنیم، زیرا او مردی حکیم از خاندان نبوت است.» آنها نزد روبیل آمدند و ماجرا را گفتند.

روبیل از یونس علیه السلام خواست به سوی خدا بازگردد ، و از درگاه خداوند بخواهد که عذاب را از قوم به جای دیگر ببرد، زیرا خداوند از عذاب کردن آنها بی نیاز و نسبت به بندگانش مهربان است.

ولی تنوخا درست بر ضد روبیل ، یونس علیه السلام را به عذاب رسانی تحریص کرد، روبیل به تنوخا گفت: ساکت باش تو یک عابد جاهل هستی .

سپس روبیل نزد یونس علیه السلام آمد و تأکید بسیار کرد که از خدا بخواه عذاب را برگرداند ، ولی یونس علیه السلام پیشنهاد او را نپذیرفت و همراه تنوخا به سوی قوم رفتند و آنها را به فرا رسیدن عذاب الهی در صبح روز چهارشنبه در نیمه ماه شوال ، هشدار دادند. مردم باتندی و خشونت با یونس و تنوخا برخورد کردند و یونس علیه السلام را با شدت از شهر نینوا اخراج نمودند. یونس همراه تنوخا از شهر بیرون آمد، تا از آن منطقه دور گردند، ولی روبیل در میان قوم خود ماند.

ترک اولی یونس علیه السلام و قرار گرفتن او در شکم ماهی

حضرت یونس علیه السلام حق داشت که ناراحت گردد زیرا ۳۳ سال آنها را دعوت کرد، تنها دو نفر به او ایمان آوردند، از این رو به طور کلی از آنها نا امید شد و برایشان نفرین کرد و از میان آنها بیرون آمد که از عذاب آنها نجات یابد، ولی اگر او در میان قوم می ماند و باز آنها را دعوت می کرد بهتر بود، چرا که شاید در همان روزهای آخر ، ایمان می آوردند. ولی یونس که کاسه ی صبرش لبریز شده بود، آن کار بهتر را رها کرد و از میان قوم بیرون آمد ، همین ترک اولی باعث شد که دچار غضب سخت الهی گردید.

یونس علیه السلام از نینوا خارج شد و به راه خود ادامه داد تا به کنار دریا رسید . در آنجا منتظر ماند، ناگاه یک کشتی مسافربری فرا رسید. آن کشتی پر از مسافر بود و جا نداشت، اما یونس علیه السلام از ملوان کشتی تقاضا و التماس کرد که به او جا بدهند، سرانجام به او جا دادند و او سوار کشتی شد و کشتی حرکت کرد. در وسط دریا ناگاه ماهی بزرگی سر راه کشتی را گرفت ، در حالی که دهان باز کرده بود، گویی غذایی می طلبد، سرنشینان کشتی گفتند به نظر می رسد گناهکاری در میان ما است که باید طعمه ی ماهی گردد. بین سرنشینان کشتی قرعه زدند، قرعه به نام یونس علیه السلام اطابت کرد، حتی سه بار قرعه زدند ، هر سه بار به نام یونس علیه السلام اصابت نمود. یونس علیه السلام را به دریا افکندند، آن ماهی بزرگ او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود.

ماهی یونس علیه السلام را به دریا بود، طبق روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

یونس علیه السلام چهار هفته (۲۸ روز) از قوم خود غایب گردید ، هفت روز هنگام رفتن به سوی دریا ، هفت روز در شکم ماهی ، هفت روز پس از خروج از دریا زیر درخت کدو و هفت روز هنگام مراجعت به نینوا!

در مورد اینکه: یونس علیه السلام چند روز در شکم ماهی بود، روایات گوناگون وارد شده ،از نه ساعت، سه روز تا چهل روز گفته شده است ، و این موضوع به خوبی روشن نیست.

یونس علیه السلام در درون تاریکی های سه گانه : تاریکی درون دریا ، تاریکی درون ماهی و تاریکی شب قرار گرفت، ولی همواره به یاد خدا بود ، و توبه ی حقیقی کرد و مکرر در میان آن تاریکیها می گفت:

«لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ، ای خدای بزرگ معبودی یکتا جز تو نیست ، تو از هر عیب و نقصی منزّه هستی و من از ستمگران می باشم.»

سر انجام خداوند دعای او را به استجابت رسانید و توبه ی او را پذیرفت و به ماهی بزرگ فرمان داد تا یونس علیه السلام را کنار دریا آورده و او را به بیرون اندازد و او فرمان خدا را اجرا نمود.

آری یونس علیه السلام حقیقتاً توبه کرد و تسبیح خدا گفت و اقرار به گناه خود نمود تا نجات یافت، و در غیر این صورت همچنان در شکم ماهی می ماند، چنانکه در آیه ی ۱۴۳ و ۱۴۴ سوره ی صافات می خوانیم:

فَلَوْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ - لَلْبَثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ و اگر او از تسبیح کنندگان نبود تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند.»

نقش دانشمند حکیم در نجات قوم از بلای حتمی

یونس علیه السلام به قوم خود گفته بود که عذاب الهی در روز چهار شنبه نیمه ی ماه شوال بعد از طلوع خورشید نازل می شود، ولی قوم او را دروغگو خواندند و او را از خود راندند و او نیز همراه عابد (تنوخا) از شهر بیرون رفت ، ولی «روبیل» که عالمی حکیم از خاندان نبوت بود در میان قوم باقی ماند. هنگامی که ماه شوال فرا رسید ، روبیل بالای کوه رفت و با صدای بلند به مردم اطلاع داد و فریاد زد:

«ای مردم ! موعده عذاب نزدیک شد، من نسبت به شما مهربان و دلسوز هستم، اکنون تا فرصت دارید استغفار و توبه کنید تا خداوند عذابش را از سر شما برطرف کند.»

مردم تحت تأثیر سخنان روبیل قرار گرفته و نزد او رفتند و گفتند که «ما می دانیم که تو فردی حکیم و دلسوز هستی به نظر تو اکنون ما چه کار کنیم تا مشمول عذاب نگردیم؟»

روبیل گفت: کودکان را همراه مادرانشان ، به بیابان آورید و آنها را از همدیگر جدا سازید و همچنین حیوانات را بیاورید و بچه هایشان را از آنها جدا کنید و هنگامی که طوفان زرد را از جانب مشرق دید، همه ی شما از کوچک و بزرگ ، صدا به گریه و زاری بلند کنید و با التماس و تضرع ، توبه نمایید و از خدا بخواهید تا شما را مشمول رحمتش قرار دهد ...

همه ی قوم سخن روبیل را پذیرفتند هنگام بروز نشانه های عذاب ،همه ی آنها صدا به گریه و زاری و تضرع بلند کردند و از درگاه خدا طلب عفو نمودند. ناگاه دیدند هنگام طلوع خوشید ، طوفان زرد و تاریک و بسیار تندی وزید گرفت ناله و شیون و استغاثه انسانها و حیوانات و کودکانشان از کوچک و بزرگ برخاست و انسانها حقیقتاً توبه کردند.

روبیل نیز شیون آنها را می شنید و دعا می کرد که خداوند عذاب را از آنها دور سازد. خداوند توبه ی آنها را پذیرفت و به اسرافیل فرمان داد که طوفان عذاب آنها را به کوههای اطراف وارد سازد. وقتی مردم دیدند عذاب از سر آنها بر طرف گردید به شکر و حمد خدا پرداختند، روز پنجشنبه یونس علیه السلام و عابد ، جریان رفع عذاب را دریافتند ، یونس به سوی دریا رفت و از نینوا دور شد و سر انجام سوار بر کشتی شده و در آنجا ماهی بزرگ او را بلعید (که در داستان قبل ذکر شد) و تنوخوا (عابد) به شهر بازگشت و نزد روبیل آمد و گفت : «من فکر می کردم به خاطر زهد بر تو برتری دارم، اکنون دریافتم که علم همراه تقوا ، بهتر از زهد و عبادت بدون علم است.»

نجات یونس و بازگشت او به سوی قوم خود

آری حضرت یونس علیه السلام وقتی که در شکم ماهی بزرگ قرار گرفت در همانجا دل به خدا بست و توبه کرد ، خداوند به ماهی فرمان داد، تا یونس را به ساحل دریا ببرد و او را بیرون دریا بیفکند. یونس علیه السلام همچون جوجه نوزاد و ضعیف و بی بال و پر ، از شکم ماهی بزرگ بیرون افکنده شد، به طوری که توان حرکت نداشت.

لطف الهی به سراغ او آمد ، خداوند در همان ساحل دریا ، کدوبنی رویانید یونس در سایه ی آن گیاه آرمید و همواره ذکر خدا می گفت و کم کم رشد کرد و سلامتی خود را باز یافت.

در این هنگام خداوند کرمی فرستاد و ریشه ی آن درخت کدو را خورد و آن درخت خشک شد. خشک شدن آن درخت برای یونس، بسیار سخت و رنج آور بود و او را محزون نمود . خداوند به او وحی کرد: چرا محزون هستی ؟ او عرض کرد: «این درخت برای من سایه تشکیل می داد، کرمی را بر آن مسلط کردی ریشه اش را خورد و خشک گردید.»

خداوند فرمود: تو از خشک شدن یک درختی که نه تو آن را کاشتی و نه به آن آب دادی غمگین شدی، ولی از نزول عذاب بر صد هزار نفر یا بیشتر محزون نشدی، اکنون بدان که اهل نینوا ایمان آورده اند و راه تقوی به پیش گرفتند و عذاب از آنها رفع گردید، به سوی آنها برو.

و به نقل دیگر: پس از خشک شدن درخت، یونس علیه السلام اظهار ناراحتی و رنج کرد، خداوند به او وحی کرد: ای یونس! دل تو در مورد عذاب صد هزار نفر و بیشتر، سوخت ولی برای رنج یک ساعت، طاقت خود را از دست دادی.

یونس متوجه خطای خود شد و عرض کرد:

«یا رَبِّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ؛ پروردگارا، عفو تو را طالبم و در خواست بخشش می کنم.»

یونس علیه السلام به سوی نینوا حرکت کرد، وقتی که نزدیک نینوا رسید خجالت کشید که وارد نینوا شود، چوپانی را دید نزد او رفت و به او فرمود:

«برو نزد مردم نینوا و به آنها خبر بده که یونس علیه السلام به سوی شما می آید.»

چوپان به یونس گفت: «آیا دروغ می گویی؟ آیا حیا نمی کنی؟ یونس علیه السلام در دریا غرق شد و از بین رفت.»

به در خواست یونس، گوسفندی با زبان گویا گواهی داد که او یونس است، چوپان یقین پیدا کرد، با شتاب به نینوا رفت و ورود یونس علیه السلام را به مردم خبر داد. مردم که هرگز چنین خبری را باور نمی کردند، چوپان را دستگیر کرده و تصمیم گرفتند تا او را بزنند، او گفت: من برای صدق خبری که آوردم، برهان دارم، گفتند: برهان تو چیست؟ جواب داد: برهان من این است که این گوسفند گواهی می دهد. همان گوسفند با زبان گویا گواهی داد. مردم به راستی آن خبر اطمینان یافتند، به استقبال حضرت یونس علیه السلام آمدند و آن حضرت را با احترام وارد نینوا نمودند و به او ایمان آوردند و در راه ایمان به خوبی استوار ماندند و سالها تحت رهبری و راهنماییهای حضرت یونس علیه السلام به زندگی خود ادامه دادند.

ملاقات یونس علیه السلام با قارون در اعماق زمین

از امیر مؤمنان علی علیه السلام نقل شده: هنگامی که حضرت یونس علیه السلام در شکم ماهی بزرگ، قرار گرفت، ماهی در درون دریا حرکت می کرد به دریای مصر رفت، سپس از آنجا به دریای طبرستان (دریای خزر) رفت، سپس وارد دجله ی بصره شد و بعد یونس را به اعماق زمین برد.

قارون که در عصر موسی علیه السلام مشمول غضب خدا شده بود (و خداوند به زمین فرمان داده بود تا او را در کام خود فرو برد) فرشته ای از سوی خدا مأمور شده بود که او را هر روز به اندازه ی طول قامت یک انسان، در زمین فرو برد. یونس علیه السلام در شکم ماهی ، ذکر خدا می فت و استغفار می کرد. قارون در اعماق زمین، صدای زمزمه یونس علیه السلام را شنید، به فرشته ی مسلط بر خود گفت: «اندکی به من مهلت بده من در اینجا صدای انسانی را می شنوم!»

خداوند به آن فرشته وحی کرد به قارون مهلت بده . او به قارون مهلت داد قارون به صاحب صدا (یونس علیه السلام نزدیک شد و گفت: تو کیستی؟

یونس علیه السلام : «أَنَا الْمَذْنِبُ الْخَاطِئُ يُونُسُ بْنُ مَتَّى؛ من گنهکار خطا کار یونس علیه السلام پسر متی هستم».

قارون احوال خویشان خود را از او پرسید نخست گفت: از موسی چه خبر؟

یونس علیه السلام : موسی علیه السلام مدتی است که از دنیا رفته است.

قارون: از هارون برادر موسی علیه السلام چه خبر؟

یونس علیه السلام : او نیز از دنیا رفت.

قارون: از کُلثُم (خواهر موسی) که نامزد من بود چه خبر؟

یونس علیه السلام : او نیز مرد.

قارون ، گریه کرد و اظهار تأسف نمود (و دلش برای خویشانش سوخت و برای آنها گریست) «فَشَكَرَ .. لَهْ ذَلِكَ؛ همین دلسوزی او (که یک مرحله ای از صله رحم است) موجب شد ک خداوند نسبت به او لطف نمود» و به آن فرشته ی مأمور بر او خطاب کرد که عذاب دنیا را از قارون بردار (یعنی همانجا توقف کند و دیگر روزی به اندازه ی یک قامت انسان در زمین فرو نرود که عذاب سختی برای او بود)

و در حدیث امام باقر علیه السلام آمده: هنگامی که آن ماهی به دریای مسجور رسید، قارون که در آنجا عذاب می شد زمزمه ای شنید، از فرشته موکلش پرسید این زمزمه چیست؟ فرشته گفت: زمزمه ی یونس علیه السلام است ...

آن فرشته به التماس قارون، او را نزد یونس آورد، قارون احوال خویشانش را از یونس علیه السلام پرسید، وقتی دریافت آنها از دنیا رفته اند، گریه ی شدیدی کرد، خداوند به آن فرشته فرمود: «ارْفَعْ عَنْهُ الْعَذَابَ بَقِيهِ الدُّنْيَا لِرَقِّهِ عَلَى قَرَابَتِهِ»

چند درس آموزنده و بزرگ از داستان یونس علیه السلام

در زندگی و داستان کوچک حضرت یونس علیه السلام که در قرآن آمده، درسهای بزرگ است که در اینجا به پاره ای از آنها اشاره می شود:

۱- باید در امور، به خصوص نفرین برای نابودی افراد شتابزدگی نکرد و تا احتمال هدایت وجود دارد، با کمال صبر و مقاومت و وقار برای هدایت مردم تلاش نمود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بر همین اساس رفتار می کرد، در یکی از موارد، سختی و لجابت مشرکان به جایی رسید که نزدیک بود پیامبر اسلام آنها را نفرین کند. خداوند به او خطاب نموده و فرمود:

«فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَ لَا تُكِنِّ كَصَاحِبِ الْخُوْتِ اِذْ نَادٰی وَ هُوَ مَكْظُوْمٌ؛ اکنون که چنین است صبر کن و مانند صاحب ماهی (یونس علیه السلام مباش (که در تقاضای مجازات قوش عجله کرد و گرفتار مجازات ترک اولی گردید) در آن هنگام خدا را خواند در حالی که قلبش پر از اندوه بود.»

۲- در میان اقوام گنهکار مشمول عذاب الهی، تنها یک قوم که همان قوم یونس علیه السلام بودند قبل از عذاب ایمان آوردند و نجات یافتند و این موفقیت به خاطر راهنماییهای یک عالم آگاه و دلسوز اتفاق افتاد.

خداند در قرآن می فرماید: «چرا در هیچ یک از شهرها و آبادیها به موقع ایمان نمی آوردند تا موجب جلوگیری از عذاب آنها شود، جز قوم یونس علیه السلام که آنها به موقع ایمان آوردند و از عذاب رسوا کننده ی دنیا نجات یافتند و تا پایان زندگیشان از مواهب زندگی بهره مند شدند.» اگر دیگران هم چنین باشند مانند آنها نتیجه ی خوبی خواهند گرفت.

۳- خداوند در بیان نجات یونس علیه السلام می فرماید:

«فَنَادٰی فِی الظُّلُمٰتِ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحٰنَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظَّٰلِمِیْنَ - فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ نَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَ كَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ، یونس علیه السلام در آن ظلمتهای متراکم (داخل شکم ماهی) فریاد زد: خداوندا! جز تو معبودی نیست، تو منزّه هستی، و من از ستمکارانم - ما دعای او را به اجابت رساندیم و او را از آن اندوه نجات دادیم و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم.»

از جمله: « وَ كَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ، و همین گونه مؤمنان را نجات می دهیم.» فهمیده می شود که این یک قانون سرنوشت ساز برای همه ی مؤمنان است و اختصاصی به یونس علیه السلام ندارد، هر مؤمنی باید دارای این ویژگیها باشد یعنی:

۱- به حقیقت توحید و معبود یکتا توجه کند.

۲- ذات پاک خدا را از هر گونه عیب و نقص منزّه بداند.

۳- به گناه خود اعتراف و اقرار کند.

چرا که مجازاتهای الهی بر دو گونه است: ۱- مجازات استیصال ۲- مجازات تنبیهی، در مجازات تنبیهی قبل از ورود مجازات اثر مجازات به بنده می رسد و اگر به بنده خود را پاک سازد، نجات پیدا می کند.

۴- پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام در مناجات و راز و نیاز خود به خدا عرض می کردند:

«اللهم لا تكلني الى نفسي طرفة عين أبدا؛ خدایا مرا به اندازه ی یک چشم به هم زدن ، هر گز به خودم وانگذار

أم سلمه رضی الله عنه شبی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در این حال دید که این دعا را می کرد. عَلت را می کرد. عَلت را پرسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمن نیستم. خداوند یک لحظه یونس علیه السلام را به خودش واگذار، آن همه دچار بلا شد.

ابن ابی یعفور می گوید: امام صادق علیه السلام را دیدم دستهایش را به طرف آسمان بلند کرده و قطرات اشکش از روی محاسنش جاری بود و می گفت:

«رَبِّ لا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا لا أَقَلَّ مِنْ ذَلِكَ و لا أَكْثَرُ؛ پروردگارا! سپس به من رو کرد و فرمود: یک چشم به هم زدن و نه کمتر و نه زیادت از این به خودم وانگذار.»

سپس به من رو کرد و فرمود: خداوند یونس علیه السلام را به اندازه ی کمتر از یک چشم به هم زدن به خودش وا گذاشت و چنان گناه (ترک اولی) و مکافات به سراغش آمد.

عرض کردم: آیا حالش به حالت کفران رسید؟ فرمود: نه ولی اگر کسی در این گونه حالت باشد و (بی توبه) بمیرد، هلاک می شود.

آری راه، بسیار باریک است. باید از درگاه خدا همواره استمداد نمود، وگرنه یک لحظه هوسرانی ، یک عمر پشیمانی را ه دنبال خواهد آورد.

۵- عرفا گویند (چنانکه در اشعار مثنوی آمده): گرچه قرار گرفتن یونس علیه السلام در شکم ماهی یکنوع مکافات بود، ولی همان معراج او بود که عجایب دریا را دید و ساخته و تربیت شد و پاک و با صفا

بازگشت. اگر معراج پیامبر اسلام (علیه السلام) در آسمانها بود، معراج یونس (علیه السلام) در دریاها بود. برای خدا بالا و پایین فرقی ندارد.

بنابراین باید همچون یونس (علیه السلام) در سختیها و شدتها با گفتن: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» خود را به معراج ببریم و در ملکوت اعلی سیر کنیم تا نجات یابیم. به قول یکی از عرفا؛ یونس (علیه السلام) در چهار تاریکی امتحان شد:

۱- تاریکی ذلت ۲- تاریکی بیم عقوبت ۳- تاریکی دریا و تلاطم ۴- تاریکی شکم ماهی
پیامبر (علیه السلام) فرمود: «لَا تُفْضِلُونِي عَلَى يُونُسَ بْنِ مَتَّى؛ مرا (در این جهت که یونس ترک اولی کرد و در شکم ماهی قرار گرفت) بر او ترجیح ندهید.»

کوتاه سخن آنکه: چنانکه مولانا در اشعارش می گوید: پله های معراج به محو شدن و خود را هیچ دانستن در برابر عظمت خدا است، کسی که در حقیقت خدا را شناخت و با تمام وجود اقرار به تقصیر و ناچیزی خود کرد، در مسیر معراج قرار گرفته است. یونس (علیه السلام) چنین کرد و به معراج رسید و سرانجام بر قله معراج راه یافت.

نام :

نام خانوادگی:

کلاس:

این جزوه بر گرفته شده از کتاب قصه های قرآن
نوشته آقای محمد محمدی اشتیاردی می باشد.